

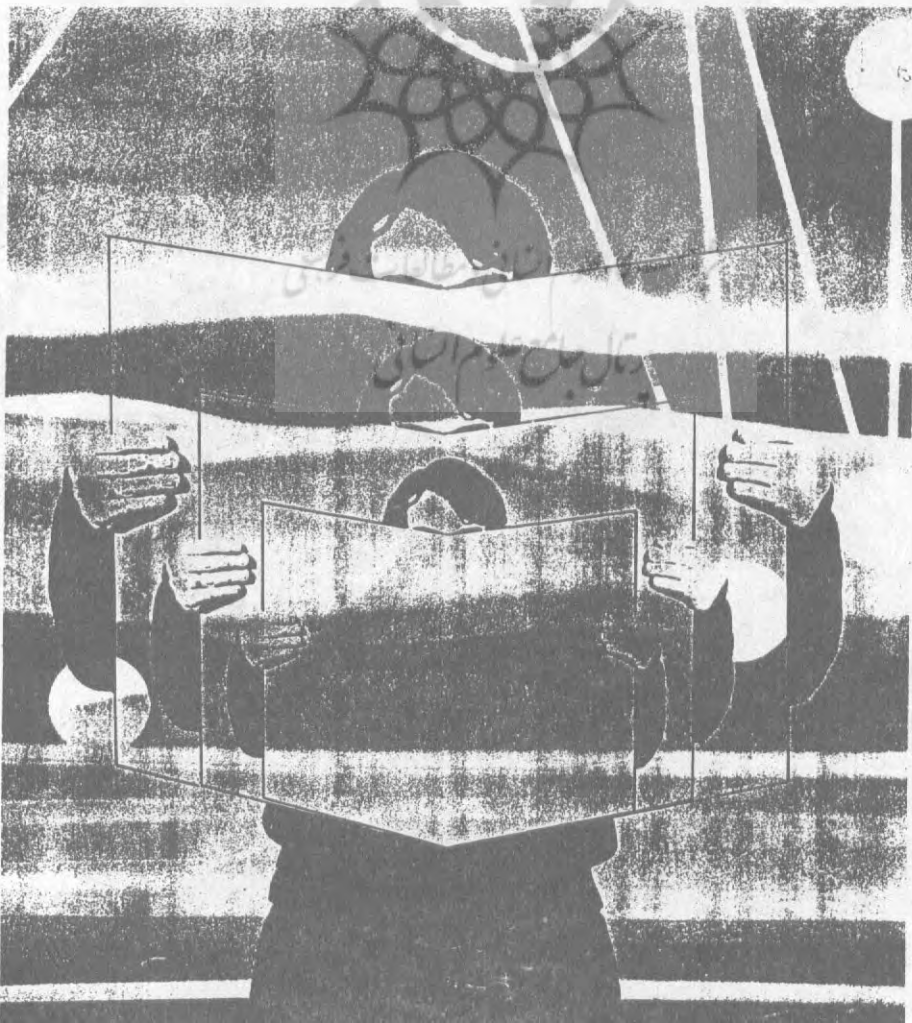
ما هرگز نمی‌توانیم - و حق نیست - که انواع سخنانی را که آدمها در روبرویی با یک اثر هنری بر زبان می‌آورند، یا می‌نویسند و چاپ می‌کنند، نقد بنامیم، و توجهی به بافت، ساختار، کارگرد، تأثیر و سایر ویژگی‌های این سخنان، و نیز مشخصات و موقعیت اجتماعی و فرهنگی گویندگان آنها نداشته باشیم.

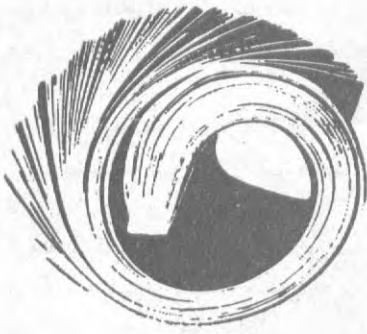
به بیان دیگر، ما نمی‌توانیم جمیع عکس‌العمل‌هایی را که انسانها، تحت شرایط و با امکانات اطلاعاتی مختلف، به وسیله زبان، در برابر یک عمل با محصول هنری - یا عمل و محصولی که هنری نامیده یا تصور می‌شود - نشان می‌دهند (و ممکن است، بیمارانه، محصول کم‌عقلی، کم‌دانشی، شتاب‌زدگی، میل به خودنمایی، عدم شناخت، یا عدم امکان برقرار کردن رابطه با موضوع باشند) زیر پوشش یک کلمه - یعنی نقد - جای دهیم و، در عین حال، متوقع باشیم که از این عکس‌العمل‌ها نتیجه‌ای عاید مخاطب بشود.

ما می‌دانیم که یک بیمار روانی در مقابل بسیاری از امور عکس‌العمل بروز می‌دهد - همانطور که یک دانشمند، یک سیاستمدار، یک محقق، یک منتقد و یک صاحب‌نظر. ما باید، همزمان با پرداختن به عکس‌العمل - که می‌تواند نوعی داوری باشد -، به نشان‌دهنده واکنش و به شیوه واکنش او و وضعیت و دلایل او بپردازیم، و قبل از اینها، البته، باید طبقه‌بندی و تقسیم‌بندی مشخصی از انواع عکس‌العمل‌ها در اختیار داشته باشیم تا، با استفاده از روشهای تطبیقی، متوجه شویم که عملی که انجام گرفته، چیست و چه اعتباراتی دارد. فی‌المثل، ادراک کنیم که صاحب عکس‌العمل تا چه حد، نسبت به آنچه می‌گوید، احساسی مسئولیت می‌کند و تا چه حد معتقد است که آنچه می‌گوید دارای نقش‌دگرگون‌ساز یا تعیین‌کننده است، و عکس‌العمل تا چه حد بر روند تکامل عمل تأثیر می‌گذارد. اگر کسی بداند، و در قلب خویش مطمئن باشد، که آنچه می‌گوید کمترین نقشی و تأثیری

مسائل و اصول بررسی و داوری آثار هنری

نادر ابراهیمی





ندارد. و باد هواست. و، با وجود این، بگوید و بگوید و بگوید، چنین انسان دردمندی، بدون هیچ شک و شبهه، از نظر مغزی، علیل است و یا، از نظر روانی، عقده مند و درمانده، و اعتبار عکس العمل هایش به اندازه اعتبار عکس العمل های شگفتی انگیزی است که برخی آدم های بی گناه، در آسایشگاه روانی روزبه، نسبت به برخی حوادث که در خیابان سی متری - خیابان آن سوی میله ها - می گذرد، بروز می دهند. نه خنده ها و شادی کردنهایشان به راستی خنده و شادی است، نه فریاد کشیدن آنها و تشویق کردنهایشان، و نه اظهار نظرهای گوناگون ایشان.

زبان قدرتمند فارسی، به دلیل وسعت واژگانی، و بافت بسیار ظریف و ریز و ذره بینی ای که دارد، و به دلیل ناپسته و نامحدود بودن نسبی روند واژه سازی، و نیز به دلیل پیشینه و عمق فرهنگی ملتی که به این زبان سخن می گوید، و سرانجام، به علت آن که زبان فارسی، ترکیبی است از دو زبان بسیار غنی و پرورده جهان، این توانایی را - به وسعت و بنابه ضرورت - دارد که مفاهیم و موضوعها را در کوچکترین اجزاء نامگذاری کند و هرچه بیشتر به سوی تجزیه و تفکیک مفاهیم، موضوعات، شیوه ها، مکتبها، و نام گذاری بر روی واحدهای کوچک و کوچکتر برود و از مرحله نام گذاریهای کلی، نوعی، و گنگ و منحرف کننده بگذرد.

می توان تمام موجوداتی را که پرواز می کنند، پرنده نامید و در همین جا نیز متوقف شد. در این مرحله، زبان بسیار فقیر و نارساست، و پیامهایی که به کمک آن فرستاده می شود، به درستی و با دقت، ادراک نمی شود و به کار نمی آید.

آنگاه، عطف به ظرفیت زبان، می توان این پرندگان را، با توجه به تفاوتها و مشترکاتشان، به پنجاه یا صد نوع تقسیم کرد و نامهایی متناسب و ریشه دار بر این انواع نهاد. به این ترتیب، زبان، به سوی غنا پیش می رود - گرچه هنوز در بسیاری از موارد، نارساست.

آنگاه، می توان به جایی رسید که ضمن حفظ واژه کلی پرنده و پنجاه یا صد نوع، هزاران واژه برای هزاران گونه پرنده یافت. تا هر واژه پرنده ای را نشان کند که به دلایل بسیار ظریف، با سایر پرندگان فرق دارد^۱. اینجاست که زبان، در زمینه ای خاص، به اوج توانایی خود دست می یابد، کارکردی بسیار وسیع و سودمند پیدا می کند، و ارسال و دریافت پیامها را سهل و مؤثر می کند - گرچه این وسعت و تأثیر و سودمندی، غیر متخصصان و انگلهای رشته پرنده شناسی را به کار نمی آید، و حتی خشمگین و عصبی می کند. همین نظر در باب سخنانی که انسانها راجع به تولیدات و آفریده های هنری و شبه هنری می گویند - یعنی واکنشهای زبانی ای که در برابر گنش خلق و تولید بروز می دهند - صادق است.

آیا می توان سخنانی را که یک تماشاگر متأسفانه بی سواد یا بیمار، بدون قدرت تفکر منطقی، و عطف به یک مجموعه تحریکات غریزی - جسمانی ساده، درباره فیلمی که دیده، می گوید، و سخنانی را که یک متخصص و استاد نورپردازی در باب نورپردازی های غیرواقع گرایانه همین فیلم - که احتمالاً فیلمی واقع گرا بوده است - می گوید، هر دو را نقد فیلم نامید؟ و آیا آن

کار، یعنی نقد فیلم نامیدن هر دو عکس العمل، هم معنای نقد و هم تأثیر سخنان کاملاً فنی نفر دوم و هم اثر بخشی و اعتبار سازندگی نقد را منتفی نمی کند؟ و آیا اطلاق نام نقدسینمایی یا نقد فیلم به سخنان بیمارانه آن تماشاگر - که از شدت استیصال و بیکاری به نوشتن پرداخته است - خود این تماشاگر را فرومی برد و بیماری گذرای او را مژمن و ماندگار نمی کند؟

شاید، همین اندازه مقدمه چینی کافی باشد، تا در قدم اول قبول کنیم که بایستی براساس تفاوتهای آشکار و پنهان که بین شیوه های گوناگون برخورد با آثار هنری - یا شبه هنری - وجود دارد، به نامهای مختلفی، با تعاریف و حد و رسمهای مختلف، توسل بجویم، تا به این ترتیب، نتیجه ای جهت طرفین مسأله مطرح، یعنی خالقان و مخاطبان آثار هنری، به دست آوریم.

در زبان فارسی، در نخستین گام، چهار واژه بنیادی و تا حد زیادی مستقل از هم، با معانی و کاربردهای کاملاً متفاوت، در زمینه بررسی و داوری هنر وجود دارد - با تعاریفی مستقل و نقشهایی ویژه:

۱ - نظر

۲ - نقد

۳ - تحلیل

۴ - تفسیر^۲

اینک این چهار واژه را به معنا و تعریف می رسانیم:

۱ - نظر

نظر، معمولاً و عموماً، بیان آزاد، بدون مسئولیت هنر شناختی و زیبایی شناختی، غیر تخصصی، غیر حرفه ای، حسی، بدون توسل به استدلالهای علمی - فنی، و کاملاً شخصی افراد وابسته به قشرها و لایه های مختلف و متفاوت اجتماع است که اساساً از ویژگیهای گوناگون نظردهندگان خبر می دهد، نه ویژگیها و ارزش های اثر؛ یعنی نظر موقعیت قشری، طبقاتی و اجتماعی نظردهنده، شرایط و محیط زیست او، حد سواد، دانش و اطلاعات او، حد رشد اجتماعی - سیاسی او، حد فرهیختگی و قدرت تشخیص او، مقدار تسلط یا عدم تسلط او بر زبان، و نیز پایه های تربیتی - اخلاقی و محیط آموزشی - پرورشی او، و حتی وابستگیهای بومی، ملی،

سرزمینی، مذهبی و مردمی نظردهنده را بر ملا می کند، و به تقریب هیچ ارتباطی با اثری که نظر، علی الظاهر، درباره آن بیان شده، پیدا نمی کند.

نظر، نظردهنده را معرفی می کند نه موضوع مورد نظر را.

در پشت هر نظر، من نظردهنده، با استواری و استحکام قشری، لایه ای، و اجتماعیش ایستاده است؛ آن من مسلط یا شکل گرفته ای که صاحب خود را در تمام زمینه های اجتماعی - سیاسی - فرهنگی، و حتی در زمینه ها جنسی، به بیان نظرات هم منشاء مجبور می کند؛ آن منی که من بودنش، عمدتاً و معمولاً، از استثناها که بگذریم، محصول خواست و اراده صاحب من نبوده است؛ و صاحب، در ایجاد آن من مشارکت چندانی نداشته است - گرچه می توانسته و ممکن بوده که داشته باشد.

بار دیگر به یاد می آوریم: در مورد نظردهندگان، فقط من ایشان است که نیاز به حضور و مطرح شدن دارد، و اثر اصولاً مسأله قابل اعتنایی نیست.

در نظر خواهیهای گروه های تلویزیونی، جلوی سینماها، به هنگام خروج تماشاگران، دیده ایم و تجربه کرده ایم که، قطعاً، تعدادی از کسانی که دوربین متوجه آنها می شود، از دادن جواب خودداری می کنند و یا اجازه نمی دهند که دوربین و ضبط صوت راه را بر ایشان ببندد.

این افراد، معمولاً، از نظر قشری و طبقاتی، در شان خود و در خور شخصیت خود نمی بینند که در این گونه جنجالها حضور پیدا کنند، و یا - شاید - من آنها، در برابر موضوع، موضع گیری خاصی نداشته است که قابل طرح باشد، و یا - باز هم شاید - همت از همه این که، این افراد موقعیت خود را در مقابل موضوع موردنظر، خاص می بینند، و باور دارند که جای طرح مسائل، به طور خاص و عمیق و حرفه ای، در وسط خیابان نیست؛ و به هر حال، مجموعه انگیزه های ایشان در ندادن پاسخ و اظهار نکردن نظر، به من خود آنها برمی گردد، نه به مشخصات یا اعتبار و عدم اعتبار اثر.

در مقابل، گروه بزرگی از مردم عادی، البته آنها که از نظر شخصیتی، دارای حداقل اعتماد به نفس هستند و خجالتی یا شرم زده نیستند، تا گرفتار لکت زبان یا توقف ذهن شوند، برای جواب دادن به پرسشهای مصاحبه کننده یا سرک کشیدن و شکلک درآوردن، هجوم می آورند و می کوشند به هر قیمت که هست، در قاب تصویر - که حد و حدود آن را به حدس درمی یابند - برای خود جایی دست و پا کنند تا بعد، در خانه یا محل کار، بتوانند بگویند این، منم، یا، الان، من را نشان می دهد.

در اینجا، اعتبار سخن آن کس که چیزی می گوید، و عمل آن کس که به شکلی غریب گردن خود را دراز می کند تا در قاب تصویر، حضور به هم برساند، در ارتباط با اثر مورد بحث، کاملاً همسان است. البته کسی که سخن گفته، بیش از کسی که فقط گردن کشیده، خوشتن را تخلیه روانی کرده است.

باز: نظر، صادر می شود، عطف به یک مجموعه ویژگی که نظردهنده دارد، نه یک مجموعه ویژگی که اثر دارد.

نظر، حق است - همیشه؛ اما حتی که محدوده آگاهیهای اجتماعی - فرهنگی بیان کننده، نظر را نشان می دهد، نه حتی که محدوده ارزشمندی اثر را معین کند.

نظر انعکاس زبانی نگاه کردنی ست از یک زاویه مشخص و محدود، از جانب کسی که موقعیت اجتماعی - فرهنگی معینی دارد، و تابع این موقعیت است، و همین موقعیت هم زاویه دید او را مقدر کرده است.

نظر چیزی است در خود و بسته، محدود و بدون ظرفیت توسعه.

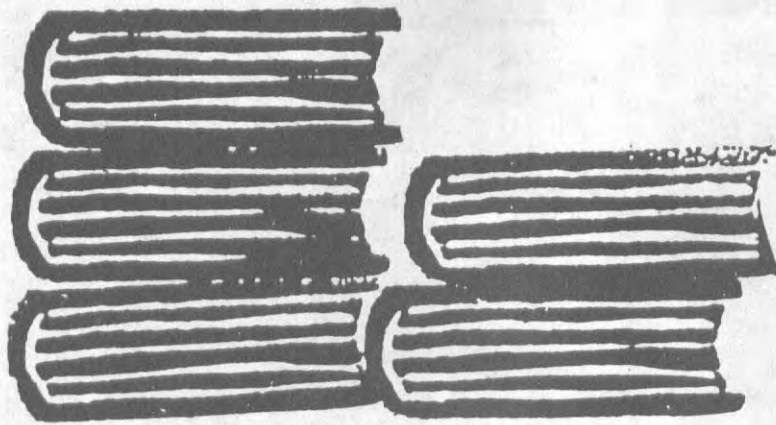
اگر ما از کسی که نظرش را در باب اثری بیان کرده، بخواهیم که آن نظر را گسترش بدهد، او تنها می تواند، به صورت های مختلف نزدیک به هم، و احتمالاً با تمجیح، آنچه را که گفته، باز بگوید؛ و هر لحظه نیز دایره بهره دهی واژگانی او تنگتر و کوچکتر می شود، و به تقلایی تأسف انگیز می افتد - چون ماهی بر خشکی افتاده نیمه جان - و ما می بینیم که همین نظردهنده که تا چند ثانیه قبل، آنطور با شدت و حرارت، میل به سخن گفتن و نظر دادن داشت، ناگهان، در یک آن، خلع سلاح کامل می شود، و بهت زده، و با پوزخندی از سر در ماندگی، در سکوت می ماند - باز هم چون ماهی بر خشکی افتاده رمق از کف داده.

- خُب ... گفتم دیگر ... به نظر من می توانست بهتر از این باشد. من اگر به جای آقای کارگردان بودم، کار را، همان جا که عرض کردم، تمام می کردم ... بله ... گفتم دیگر ... شل شده بود. کش آمده بود. طولانی بود ... بله ... نه ... دیگر نظری ندارم ...
ما، از نفس افتادن، تخلیه کردن و خلاص شدن، عرق کردن و نجات یافتن را در انسانهایی که نظرشان را، شتابان، در زمینه ای داده اند و کنار کشیده اند، به رأی العین می توانیم مشاهده کنیم. اگر جواب کم و بیش بزرگوارانه و قابل احترامی داده باشند، بسیار مایلند که بعداً، در محافل خصوصی و شخصی، درباره نظر خودشان توضیحات دقیقتری بدهند؛ البته نظرات خودشان، نه اثر مورد نظر.

شبهت میان چشمان ماهی در حال مرگ و چشمان دو دوزن آن کس که نظرش را داده، رها شده و به پایان کار رسیده، شبهتی محسوس و انکارناپذیر است.

در موقعیتهایی که نظر خواننده، پيله و بیشترجویی کند - چنان که برخی از گزارشگران تلویزیون، بی رحمانه و به ناچسی این کار را می کنند و منگنه می سازند - اگر نظردهنده، بتواند، و یک قدم به سوی مسائلی فرا خود - که مستقیماً به نفس اثر مربوط می شود - بردارد، از محدوده تنگ نظر گذشته است و وارد مرحله نقد و تحلیل یا حتی، تفسیر شده است؛ که این امر، البته، معمولاً، از سوی نظردهندگان عادی - یعنی غیرمتخصص - بر نمی آید، و متخصص هم تسلیم شرایط ناهموار نمی شود.

اگر، تحت شرایطی و به دلایلی، پیش بیاید که یک نظردهنده وارد حیطه نقد و تحلیل و تفسیر شود، مهمترین مسئله این است که قبل از هر چیز، و بلافاصله، حقانیتش مورد تردید واقع می شود. گفتم که نظردهنده، همیشه، محق است؛ نظردهنده، و نه



منتقد و تحلیلگر.

منتقدان، مفسران، تحلیلگران، علی‌رغم دانش وسیعی که باید در اختیار داشته باشند، و به خصوص اطلاعاتی که باید در زمینه اصول پایه در ریاضیات و هندسه به دست آورده باشند، و اصولاً مسلح به مغزی ریاضی - هندسی شده باشند، شدیداً در معرض خطا کردن هستند؛ چرا که نقد و تفسیر و تحلیل، کاری است به راستی مشکل، و انجام هر کار مشکلی با اشتباه توأم است؛ اما نظردهنده، در معرض چه خطا یا انحراف یا اشتباهی می‌تواند باشد؟ او، به سادگی، نظرش را گفته است، و این حق طبیعی هر انسانی است که نظر خود را بیان کند. همه افراد ملت، با سواد و بی سواد، سالم و بیمار حق اظهار نظر دارند. این، حق اجتماعی - فرهنگی - سیاسی و بالخصوص روانی آنهاست. قانون اساسی ما هم این حق را تأیید کرده و مورد تأکید قرار داده است؛ اما فقط اظهار نظر، و نه کار دیگر. نقد، فقط شعور نمی‌خواهد؛ شناخت هم می‌خواهد. تحلیل، از کسی برمی‌آید که معماری بداند و ساختمان بشناسد و بتواند رابطه میان زیربنا و روبنا را به درستی دریابد. تفسیر، کار مفسر است و مفسر، یک متخصص تمام عیار در زمینه موضوع مورد تفسیر است، نه کسی که چون - فی‌المثل - سینما را، مثل بسیاری از مردم، دوست داشته، و همیشه از مادر عزیز خود پول دریافت می‌داشته تا من باب بازیگوشی به سینما برود، و حالا که رشد سعی کرده، مجله‌های سینمایی را می‌خواند، و اطلاعاتی سطحی و بی‌پی و پایه درباره سینما به دست می‌آورد، خود را مجاز بداند که نقد فیلم بنویسد، و بیش از این، آثار بزرگ سینمایی را، در تلویزیون، علناً، تحلیل کند. باید این حق مسلم را در اختیار هر کودک گذاشت که نظرش را درباره غذایی که می‌خورد، نمایشگاهی که او را می‌برند، آهنگهایی که می‌شنود، عکسهایی که می‌بیند، و فیلمی که تماشا می‌کند، اعلام کند - خیلی هم صریح و شجاعانه؛ و حتی، این برعهده پدران و مادران و مربیان خوب است که وقتی بچه‌ها را به نمایشگاه یا سینما می‌برند، پس از مشاهده فیلم یا آثار دیگر، با مهربانی و ملایمت بگویند: خب، فرزندم! به نظر تو چطور بود؟ خوش آمد؟ نیامد؟ سرگرم شدی؟ نشدی؟... و مانند این حرفها؛ اما اگر بخواهیم در عرصه ادراک هنرها - بالخصوص سینما - و برقرار کردن رابطه عمیق با هنرها و بهره‌گیری از هنرها در راستای

تعالی بخشیدن به زندگی خود، گامهای بلندی برداریم، قطعاً باید مزاح و مسخرگی را از میدان محقر نقد و نقادی خارج کنیم. در آینده نزدیک خواهیم گفت که چرا این کار، ضرورت دارد، و امری کاملاً جدی است.

اظهار نظر، عملی است غالباً بدون ایجاد مسئولیت، راحت، و فی حد ذاته درست؛ اما نقد و تحلیل و تفسیر، ایجاد مسئولیت می‌کند.

زمانی که مشتری یک خانه، پس از مشاهده دقیق و با حوصله خانه‌ای، بگوید: خوشم نمی‌آید. دوست ندارم. اینطور خانه‌ها باب طبع نیست. صد درصد، حق دارد چنین نظری را ابراز کند، و اشتباه و انحرافی هم در کار نیست، سهل است که نشان می‌دهد الگو و نمونه‌ای از خانه خوب در ذهن خود دارد که شیء موجود، منطبق بر الگوی ذهنی او نیست، و جمیع این مسائل اثبات می‌کنند که مشتری، انسانی است با فرهنگ، با اراده، و با قدرت انتخاب؛ اما اگر همین انسان معقول و منطقی و صاحب نظر، بگوید: آن خانه را نمی‌خرم، چون زمینی که ساختمان روی آن بنا شده، خاکش سست و بوک است و احتمال فرونشستن و کج شدن تدریجی این بنا می‌رود، و ضمناً ستونهای اصلی، شاغول نیست و کمی به جاتب چپ سینه داده، و کف اتاقها تراز نیست و شیب آنها باعث می‌شود که آب، در جریان، به طرف راست برود و پیهایی طرف راست را مرطوب و خراب کند و... البته، این شخص، در معرض خطاهای متعدد است و بیم غرض ورزی و جبهه‌گیری و بالخصوص احتمال باج‌خواهی او می‌رود، و نیز تا اثبات فنی تک تک نظراتش به وسیله متخصصان و مطلعان و مهندسان، نمی‌تواند برحق باشد، تا آنجا که صاحب اثر - در اینجا، خانه - می‌تواند علیه چنین موجودی رسماً اعلام جرم کند، و روان پزشک هم می‌تواند دست به کار شود، و... .

یک نظردهنده، پس از دیدن پرده جنگ، اثر پیکاسو، می‌تواند فریاد بکشد: بی‌معنی... بی‌معنی... جنون... جنون... به شرطی که طوری فریاد بکشد که گوش نزدیکان او صدمه نبیند و آزادیهای فردی مورد تجاوز قرار نگیرد. او حق دارد اعتراض داشته باشد و نظر اعتراض آمیزش را به گوش همگان برساند؛



قسمتی از تابلوی گوئرنيکا - پیکاسو

باشد نام فیلم هم به میان بیاید، یا در زمینه موضوع و محتوا و فنون تولیدی و بازیگران، سخنی گفته شود. این مسئله به وضوح، دلیل آن است که نظردهنده، موقعیت خود را در برابر همه چیزهایی که دوست ندارد، مشخص می کند و کسالت و کلافگی و خستگی خود را بروز می دهد. او نمی خواند نقاط قوت و ضعف هنری و فنی فیلم را برشمارد، یعنی نمی خواهد به نقد اثر بپردازد. او چنین کار مهمی را وظیفه خود و در توان خود نمی بیند.

او شریف است، دروغ نمی گوید، ریا نمی کند، و خود را منتقد جا نمی زند، و می داند که مقدار آگاهی و شناخت او برای اقدام به نقد، کافی نیست؛ او شریف است.

تفاوت انکارناپذیری است بین به نظر من، این نقاشی بد است و این نقاشی بدی است.

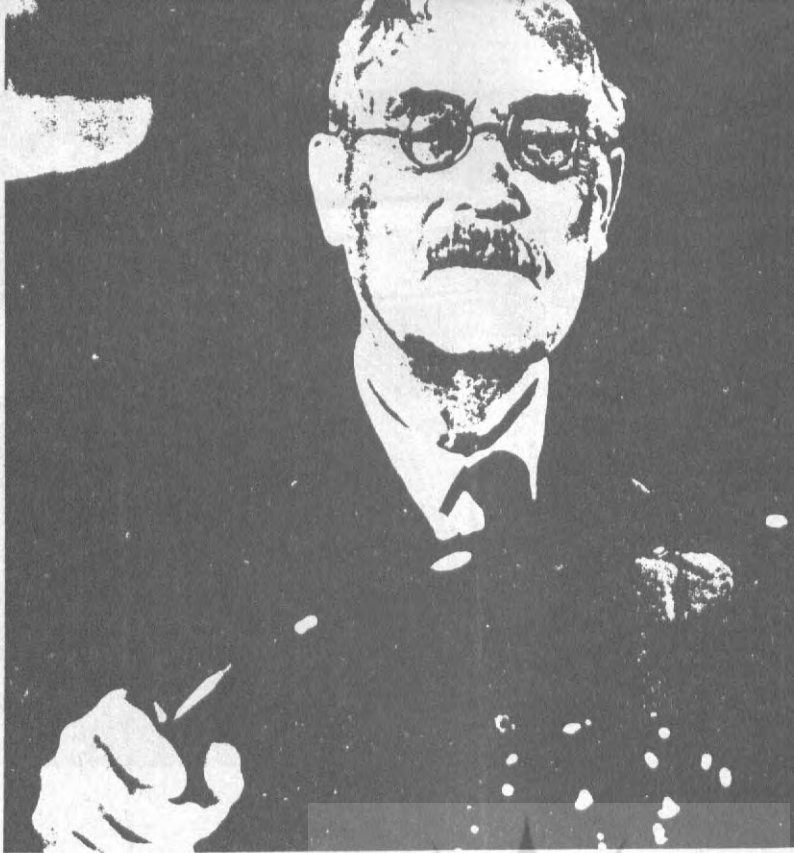
تفاوت تعیین کننده ای هست بین به نظر من، این فیلم، بد بود و واقعاً فیلم بدی بود - بدون قید اخلاقی و انسانی به نظر من (گرچه می دانیم بنا بر عادت، صاحبان صمیمی جمله نخست نیز، در بسیاری از اوقات، به نظر من یا به عقیده من را از آغاز جمله خود حذف می کنند؛ اما مخاطب یا سؤال کننده، حس می کند که این حذف، ابداً به معنای صدور یک حکم کلی نیست). در موارد بسیار، بدون قید به نظر من یا از دیدگاه من نیز به آسانی حس می کنیم که حرف از یک نظر در میان است نه نقد هنری و فرهنگی. با وجود این، نخستین وظیفه آموزشی فرهیختگان ارشاد کننده جامعه، در زمینه تماس با آثار فرهنگی، این است که از همگان بخواهند و به همگان تفهیم کنند که به هنگام اظهار نظر، قید به نظر من، به اعتقاد من، از دید من، من، به شخصه، اینطور فکر می کنم که ... و مانند اینها را

چرا؟ چون به راستی، می خواهد که با این پرده نقاشی رابطه برقرار کند اما نمی تواند. چه کند؟ نمی تواند. این حق طبیعی و انسانی اوست که اظهار نظر کند و بر نظر خویش، حتی پای بفرسد، تا آنجا که مطلعان، منتقدان، تحلیل گران، مفسران، استادان، آموزگاران، و فرهیختگان جامعه، او و امثال او را بر اعتبارات این اثر آگاه کنند و به او بفهمانند که عظمت این اثر پیکاسو در کجاست، و اصولاً نقاشی کوبیسم، چه دارد که بگوید و بر دنیای نقاشی، چه ها افزوده است و چگونه افزوده است و ... اما اگر همین نظردهنده غیر مطلع، به نقد و تحلیل اثر بپردازد، خیلی زود به یک آبله مجسم تبدیل می شود؛ به یک دلتک.

یک نظردهنده، پس از دیدن فیلم توت فرنگی های وحشی، اگر شش بار، با نفرت بانگ بردارد: احمقانه، کاملاً احمقانه، حق، به راستی و به تمام معنی با اوست؛ چرا که او، با نهایت شهامت، موقعیت خود را در قبال اثر برملا کرده است نه موقعیت اثر را در مقابل مخاطب، و جامعه، و جهان، و تاریخ، او، محدوده تواناییهای فکری و روحی خود را نشان داده، و عملاً، به این محدودیت نیز اعتراض کرده است.

بارها دیده ایم و شنیده ایم که یک نظردهنده، پس از آن که نظر خود را، به صراحت و در کوتاه ترین جمله ها، در مورد فیلمی که دیده بیان کرده است، در مقابل لجاج و پيله کردن سؤال کننده، گفته است: گفتم که. بد است دیگر. نه. حرف دیگری ندارم. بد است. به درد نمی خورد. بی معنی است. خسته کننده است. تکراری است. آموزنده نیست. همین.

در واقع، این گونه پاسخها را، نظردهندگان مختلف، در باب صدها فیلم که دیده اند، می توانند بدهند - بدون این که حتی لازم



توت فرنگی های وحشی - اینگمار برگمان

شخص شما بد بوده؛ یعنی به درد شما نمی خورده، مناسب شما نبوده، و... در سطح شما نبوده؟
- نمی دانم. به درد نمی خورد... هیچ کدام از کارها به درد نمی خورد. همه زشت است.

...
- ببخشید برادر! به نظر شما، کارها چطور بود؟
- خیلی خوب بود. حقیقتاً عالی! دستش درد نکند. اینها دارند فرهنگ ما را به ما برمی گردانند. من که واقعاً لذت بردم.
- به نظر شخص شما خوب و عالی و لذت بخش بود یا به نظر همه؟

- چه عرض کنم؟ برای من و بچه های من که خیلی خوب بود. نظر دیگران را از خودشان بپرسید!
با استفاده از این روش بسیار ساده روان شناختی، گزارشگر هوشمند موفق شده بود گروهی از حاضران را به دادن جوابهای صحیح و دقیق، وادار کند.

- خانم! نظر شما چیست؟
- والله به نظر من که بد نبود. انصافاً زحمت کشیده...
- شما، خانم!
- من خوشم آمد. دو تا از ظرفهای... از همین ظرفها هم خریدم.
- شما برادر! شما پسندیدید؟
- من فکر می کنم می توانسته بهتر از این هم کار کند؛ اما خوب... تا همین حدش هم خوب است. ما که راضی هستیم. وقتمان تلف نشد.

- شما، آقا!
- در مجموع، از نظر من، کار شایسته ای ست. همین

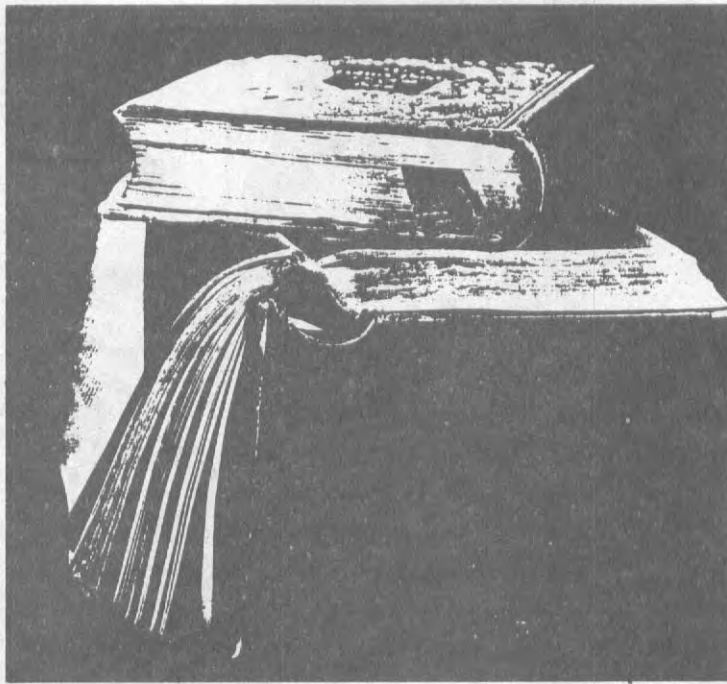
به هیچ وجه از ابتدای جمله های نظری خود حذف نکنند و خود را در موضع آگاه کل و نماینده 'جامعه' اهل هنر و حکم کننده ای که حکم نهایی را صادر می کند قرار ندهند. شرافت اظهار نظر در این است که مشخص شود که اگر عیب و حُسنی در کار است، قطعاً مربوط به خود اثر نیست، بلکه به احتمال فراوان، مربوط به من نظر دهنده است.

چندی پیش، یک مصاحبه کننده رادیویی، در یک نمایشگاه سفال، روش بسیار آموزنده ای را انتخاب کرده بود، که به بحث ما، در اینجا، کاملاً مربوط می شود. سؤال و جوابهایی که بین او و چند تن از بازدید کنندگان رد و بدل شد، تقریباً شکل زیر را داشت:

- ببخشید خانم! بازدیدتان تمام شده؟
- بله.
- چطور بود؟
- خیلی بد بود؛ خیلی.
- ببخشید! به نظر شخص شما بد بود، یا اصولاً و قطعاً بد است؟

- بد بود. همه می گفتند بد است.
- ولی ما هم الان با عده یی از خواهرها و برادرها صحبت کردیم، آنها اظهار رضایت می کردند.
- من نمی دانم.

- به نظر شما، تمام آنها که از این آثار خوششان آمده، آدمهای بی اطلاع و کم فهمی هستند؟
- نمی دانم. فکر نمی کنم کسی خوشش آمده باشد.
- پس، باز هم فکر نمی کنید که نمایشگاه، احتمالاً، به نظر



موظف است بادقت و ظرافت، تک تک دلایل علمی، فنی و هنری لازم را در خط اثبات بد بودن فیلم ارائه بدهد. که در این حال، قبل از هر چیز باید این را بداند که منتقد آثار هنری فقط حق دارد درباره آثار هنری نقد بنویسد یا نقادانه سخن بگوید، و اثر بد اصولاً هنر نیست و فیلم نیست تا قابل بحث باشد؛ و اگر آن کس که این جمله را گفته، منتقد مسلط کار کشته نیست. که پراندن همان تک جمله نشان می دهد که نیست. موجودی است خودپسند، خودبزرگ بین، خود محوراندیش، دچار بیماری خود همه پنداری و دچار توهم صاحب نظر بودن، متخصص بودن، هنرشناس بودن، و در موضع و مقام صدور احکام کلی ابدی قرار داشتن؛ و به همین دلیل هم شبه روشنفکر سیه روزگاری است.

نکته قابل توجه دیگر این است که حتی منتقدان و متخصصان بزرگ و نامدار هم می توانند در شرایطی که امکان استدلال و به کارگیری دلایل علمی - فنی - هنری وجود ندارد، به جای صدور احکام کلی، نظر شخصی خود را، مودبانه و بزرگووارانه، بیان کنند: در حال حاضر، نظر شخصی من این است که فیلم، اثر معیوبی است. باید آن را به تکرار ببینم، و روی اجزاء آن متمرکز شوم، تا بتوانم در فرصتی مناسب، به نقد و تحلیل آن بپردازم. این شیوه بیان، به هیچ وجه شخصیت فرهنگی و هنری این افراد را به خطر نمی اندازد و شکی ابدی نسبت به دانش ایشان بر نمی انگیزد.

شاید اینطور به نظر برسد که من در برخورد با شیوه اظهار نظر و غیرمستولانه دانستن آن، و بی ارتباط دانستنش با موضوعی که نسبت به آن اظهار نظر می شود، قصد به تمسخر کشیدن این شیوه بررسی و داوری و تحقیر کردن نظردهندگان را دارم؛ حال آن که ابتدا چنین نیست. گفتم که هیچ گروهی از بررسی کنندگان و داوری کنندگان، پیش از گروه نظردهنده، برحق نیست. تنها به شرط آن که بداند که نظر می دهد، و نخواهد که نظر را جانشین نقد کند و از این راه به جایی برسد و در جایی بنشیند که مطلقاً جای او نیست، و این نشستن به زیان فرهنگ ملی و مردمی است که رشد فرهنگی، حق مسلم آنهاست. در ایران امروز ما، به تقریب همه کسانی که در خطه سینما، خود را نقاد، تحلیل گر، و حتی مفسر قلمداد می کنند، از قبیله بزرگ اظهار نظر کنندگان غیرمستول هستند؛ یعنی کسانی هستند که خود را فریاد می کنند نه سینما را نقد و تحلیل؛ خود را نمایش می گذارند و عرضه می کنند، نه فیلمی را به گونه ای، معرفی، که این معرفی بر مخاطب و برونند دگرگونی سینما تأثیری - هرچند بسیار ناچیز - بگذارد.

این، مایه تأسف عمیق کسانی است که برای سینما ارزش و اعتباری فرهنگی - اجتماعی - و سیاسی قائل هستند.

در زمان حاضر، بدبختانه، می بینیم و می شنویم که بسیاری از استادان - حتی استادان - رشته سینما، اینطور نشان می دهند که وقتی اظهار نظری می کنند، نقد یا تحلیل یا تفسیر عالمانه کرده اند؛ حال آن که به راستی - عطف به دلایل بسیار و به اتکای منطقی جدلی و علمی - چنین نیست، و آنها، گامی هم از اظهار نظر - آن هم نظرهای به تمام معنی غیر مستولانه - فرا نمی گذارند و نمی توانند بگذارند؛ چرا که نقد و تحلیل و تفسیر، از شناخت

سنت گراییه می تواند فرهنگ ما را زنده کند و به زیبایی قدیم برساند.

به این ترتیب ملاحظه می شود که گزارشگر آگاه ما بانوی محترمی را که با خودبزرگ بینی جاهلانه ای از سوی همه جواب می دهد و بعد هم حاضر نمی شود با واقعیت موجود، مماس شود، سخت شرمنده و له می کند. من باور می کنم که این بانو، شاید تا سالها، با به خاطر آوردن آن لحظه ها دچار کلافگی و برافروختگی بشود. به خصوص اگر همسر و فرزندان او این گفت و شنود را شنیده باشند و مادر یا همسر خود را به دلیل داشتن این بیماری - یعنی نقد تلقی کردن نظر - سرزنش کرده باشند.

از این گذشته، تاثیر همگانی این گزارش نیز انکارناپذیر است. تداوم بخشیدن به چنین روشهایی، خیلی زود، جامعه را متوجه می کند که در برابر هر پرسش چگونه باید پاسخ بدهد تا اسباب رضایت خاطر همگان را فراهم آورد و به نتایج مطلوب و سازنده نیز دست یابد.

بنابراین، اظهار نظر، اعتبار خود را دارد، مشروط بر آن که در جایگاه خود قرار بگیرد، و نظردهنده، گرفتار این توهم نشود که سرگرم نقد و تحلیل و تفسیر است.

حال، باز می گردیم به مسئله فیلم. نکته بسیار مهم این است که گوینده جمله به نظر من، فیلم بدی بود، انسانی است عادل، شریف، بلند نظر، باگذشت، خودشناس، واقع گرا، کم ادعا و محدوده شناس، حال آنکه گوینده جمله فیلم بدی بود یا منتقدی است واقعاً آگاه، مسلط، مقتدر، که در این صورت، حق ندارد به گفتن چنین جمله ای - حتی از سر خشم - قناعت کند و بگذرد، بلکه

همه جانبه یا لاقط چند جانبه منشاء می گیرد، و از ایمان، اعتقاد، عشق، آگاهی، تسلط بر فرهنگ ملی، بر زبان فارسی، و بر بسیاری مسائل و عوامل دیگر.

آن کس که در کسوت استادی می گوید: من، نه فقط با فیلمهای ساخته شده عباس کیارستمی مخالفم، بلکه با فیلمهایی که هنوز نساخته نیز مخالف هستم، یک نظردهنده از سطوح بسیار پایین و مستأصل جامعه است و حامل مجموعه غم انگیزی از عقده ها، و مبلّغ نوعی از آنگل وارگی (آلمپنیم) در عرصه هنر.

هر کس که زیر عنوان نقد، ضمن اظهار نظر درباره یک اثر، پیوسته جمله هایی می گوید نظیر این: اگر من به جای کارگردان بودم... اگر بنده این فیلم را ساخته بودم... اگر به مخلص اجازه می دادند که این فیلم را مجدداً تدوین کنم... اگر من... اگر من... من... من... اظهار نظر کننده خام طبعی است که به کار عظیم نقد، نزدیک هم نشده است، و جز مشکلات و دردها و آرزوهای شخص خودش، هیچ چیز را مطرح نکرده است.

تمام کسانی که زیر عنوان منتقد یا نویسنده نقد فیلم، مقاله هایی می نویسند که در آنها از واژه های بیگانه استفاده شده، مانند شات، سکانس، دیزالو، آنشه، کات و... اینها همه شبه روشنفکران غرب زده نظردهنده اند. چرا؟ چون نقد، آگاهیهای زبان شناختی می خواهد و عشق به زبان و فرهنگ ملی، و اعتقاد به اصالت و سلامت هنر، و نیز تسلط بر فن و اصول زیبایی شناسی و هنرشناسی...

● اگر نظردهنده در موضع نظردهنده قرار بگیرد و بماند، در همه حال، وجودش عزیز است و قدرش محفوظ. من از شادروان جلال آل احمد سخن می گویم. مرحوم آل احمد یک نظردهنده شجاع و پرشور بود. او هرگز، تا آنجا که من خوانده ام و شنیده ام و می دانم، در موضع منتقد قرار نگرفت. ما از طریق سخنان او، می توانیم بگوییم که آدمی بوده است لجوج، کله شق، پرشور، هیجان زده، آتشی مزاج، معتقد به یک مجموعه مسائل سیاسی - عقیدتی، ضد نظام حاکم، و در عین حال با دانشی بسیار محدود و بسته، که به او اجازه نمی داده وارد حیطه نقد و تحلیل و تفسیر شود. او تابع شور و حال و آشفته گی و برافروختگی های خود بود؛ نه تابع اصول و قواعد و مبانی هنرشناسی و زیبایی شناسی و... ■

اگر اجازه بدهند ادامه دارد

پانویشت ها:

۱. طوقی: طوقی دیربَر - طوقی سبزیال - طوقی خاکی - طوقی خالدار - طوقی تک پر - طوقی سرخ نوک - طوقی لانه ساز - طوقی مهاجر - طوقی بومی - طوقی بومی لانه ساز سرخ نوک...
۲. روشن است که انواع بررسی، بیش از این چهار نوع است. در نگاهی دقیقتر و ظریفتر، در زیرمجموعه واژه کلی بررسی، اینها را می توانیم بیابیم:

- ۱ - نظر
- ۲ - نقد
- ۳ - تحلیل
- ۴ - تفسیر
- ۵ - تجزیه
- ۶ - تشریح
- ۷ - تبیین

۸ - تعبیر

۹ - تأویل

۱۰ - بحث

۱۱ - کشف و شهود

و در ادامه، اما با ارتباط ضعیف و انحرافی:

۱۲ - تبلیغ

۱۳ - تثقیل

در فصل دیگری، به تک تک این واژه ها و تعاریف و معانی و کاربرد آنها پرداخته ام و نمونه هایی ارائه داده ام. در اینجا، فقط برای رفع سوء تفاهم عرض می کنم که **تأویل**، تقریباً همان تفسیر است و بسیار نزدیک به تعبیر. زمانی که سخن از تعبیر خواب می رود، مقصود، کشف معانی پنهان تصویری است که در خواب مشاهده شده؛ یعنی کشف آنچه که در صورت وجود نداشته. به این معنی، **تأویل و تعبیر** به هم نزدیکند؛ اما تفسیر، جامعتر از این دو است و مقام مفسر، بالاتر از تأویل کننده و معبر. در تأویل هم وجه تطبیقی و مقایسه ای، قویتر از تعبیر است؛ لیکن همه اینها در بررسی آثار هنری، کاربرد و اعتبار دارد و نقش هر یک، متفاوت از دیگری است.

۳. مطالعات مردم شناختی محدود ما نشان می دهند که نظردهندگان آمریکایی، بسیار بعید است که حلقه **نظر** را بشکافند و بیشتر بروند. نظردهندگان اروپایی، گاه، اما به ندرت، این کار را می کنند. اما همراه با شوخ طبعی و خنده و حاشیه رفتن. نظردهندگان ایرانی، بعد از پیروزی انقلاب، در زمینه های معینی، یاد گرفته اند که خیلی سریع از **نظر** بگذرند و به بیان کلیات فوق شخصی - یعنی مسائل بنیادی در سیاست، و مسائل جامعه شناختی - بپردازند؛ اما در این حال هم، از من خویش دفاع می کنند، نه موضوع مورد سؤال.

۴. در فصلی مستقل نیز پرداخته ایم به همین مسأله که «بد»، قابل نقد نیست.

مجموعه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله جامع علوم انسانی